



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورموفیدی

موضوع کلی: اصول عملیه

تاریخ: ۵ آبان ۱۴۰۴

موضوع جزئی: مقدمات - مقدمه دهم: تقسیم اصول عملیه به محرز و غیر محرز - ابهامات و چالشهای موجود در کلام محقق نائینی - محورهای اصلی ابهام در کلام محقق نائینی - فرق بین اصول محرز و غیر محرز - احتمالات هفت گانه

جلسه: ۳۲

سال هفدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث، در اصول محرز و تفاوت آن با اصول غیر محرز بود. کلام محقق نائینی را نقل کردیم و پیچیدگی‌ها و ابهاماتی که در این کلام وجود دارد، بیان شد.

گفتیم هم عبارات خود محقق نائینی در کتاب‌هایشان مختلف است، هم آنچه که در فوائد الاصول بیان شده و آنچه که در اجود التقریرات آمده متفاوت است، هم تفسیرهایی که از این سخنان به عمل آمده، مختلف است و برخی حتی در بعضی از این موارد ادعا کردند که محقق نائینی از نظر خودش عدول کرده است.

محورهای اصلی ابهام در کلام محقق نائینی

علی ای حال، عمده محورهایی که در آن محورها، سخن محقق نائینی با ابهام و پیچیدگی مواجه است، چند محور است.

۱. اینکه اساساً مجعول در اصول عملیه، اعم از محرز و غیر محرز چیست؟ یکجا محقق نائینی فرموده: «الجری العَمَلی». یک جا فرموده: «وسطیت در اثبات». سپس در فرق بین اصول محرز و غیر محرز می‌فرماید: اصل محرز «الجری العَمَلی بناءً علی أنه هو الواقع» است و اصل غیر محرز «بناءً علی أنه هو الواقع» را ندارد. این یک محور که اصلاً مجعول در اصول عملیه از دیده محقق نائینی کدام یک از این‌هاست؟

۲. خود این «تطبیق عملی» یعنی چه؟ این «جری عملی» به چه معناست؟ اگر ما گفتیم مجعول در اصول عملیه جری عملی است، آیا منظور همان کاری است که مکلف می‌کند، زیرا تطبیق و جری فعل مکلف است، یا منظور وجوب و لزومی است که اینجا وجود دارد؟

۳. ایشان در فرق بین اصول محرز و امارات فرموده: «احراز در امارات، احراز علمی است، اما در اصول عملیه، احراز عملی است.» احراز عملی یعنی چه؟ آیا احراز عملی همان جری و تطبیق است یا نه، یک چیز دیگر است؟ این‌ها محورهایی است که در کشف مراد و مقصود محقق نائینی مشکل درست کرده و لذا باید دید آیا اساساً امکان جمع و توفیق بین این‌ها هست یا نه؟

گفتیم بعضی معتقدند اصلاً محقق نائینی عدول کرده از این نظر که مجعول در اصول عملیه، تطبیق و جری عملی باشد؛ یعنی به این نظر رسیده که مفاد اصول محرز مثل امارات، وسطیت در اثبات است، لکن من حیث الجری العَمَلی. برای اینکه فرق بگذارد بین احراز در امارات با احراز در اصول محرز، این قید را اضافه کرده: «من حیث الجری العَمَلی». والا در هر دو به نظر ایشان

مجموع عبارت از وسطیت در اثبات است. پس احراز عملی یعنی وسطیت در اثبات من حیث الجری العملی. لذا اصول عملیه کاری به واقع ندارند اصلاً؛ واقع‌نمایی نمی‌کنند. این احرازی هم که ایشان به عنوان وصف برای یک دسته از اصول ذکر کرده، این در واقع به همین معناست: احراز عملی است.

ما دیگر بیش از این وارد جزئیات عبارات محقق نائینی و کیفیت توفیق و جمع بین آنها نمی‌شویم، چون واقعاً زمان می‌برد و نیازی هم نیست.

۴. یکی از محورهایی که من اشاره کردم، ولی کمتر درباره آن شرح دادم، راجع به خود تنزیل است. تنزیل را اصلاً محقق نائینی قبول دارد یا ندارد؟ برخی از عباراتشان را ما خواندیم. برخی از این عبارات به مسئله تنزیل اشاره دارد و قدر مسلم این است که برخی به محقق نائینی هم این نسبت را دادند. اما در مقابل، برخی منکرند؛ می‌گویند ایشان اصلاً تنزیل را قبول ندارد، اصلاً تنزیل در کار نیست. اینها بحث دارد. خود اینکه اصول عملیه نازل منزله چیزی می‌شوند یا امارات نازل منزله چیزی می‌شوند ممکن است بگوییم ایشان تنزیل را در مورد امارات قبول دارد اما در مورد اصول، خیر.

آن وقت بحث این است که پس فرق بین اصول محرز و غیر محرز چه می‌شود؟ اصلاً مسئله تنزیل خودش از مسائلی است که خیلی محل بحث است. محقق اصفهانی در نه‌ایه الدرایه یک بحث مبسوطی در این باره دارند. مرحوم آقای خویی که شاگرد هر دو بوده (بیشتر مرحوم نائینی) در مورد تنزیل یک سخنانی دارد که آن هم تا حدی دچار ابهام است. یک جا تعبیر می‌کند به «تعبد به علم و یقین»، یک جا تعبیر می‌کند به «تنزیل» آیا منظور از تنزیل همان تعبد است یا خیر؟

خلاصه، از این مشکلات در آرا و انظار این آقایان وجود دارد. به خصوص در بعضی جاها این مشکلات بیشتر است. لذا خود به خود مطلب دچار برخی پیچیدگی‌ها می‌شود.

فرق بین اصول محرز و غیر محرز

صرف نظر از این، سه چهار محور که نیازمند پیگیری در کلمات محقق نائینی به عنوان مبدع تقسیم اصول عملیه به محرز و غیر محرز است. می‌خواهیم ببینیم چند احتمال در این سخنان وجود دارد. بالاخره فرق بین اصول محرز و غیر محرز چیست؟ فرق اینها را بالاخره چه بدانیم؟ بگوییم در اصول محرز احراز عملی است و در اصول غیر محرز اصلاً احراز نیست. یعنی یکی تطبیق عملی و جری عملی، و دیگری صرفاً یک وظیفه و یک حکم ظاهری را برای مکلف بیان می‌کند؟

احتمالاً هفت گانه

ما چند احتمال در فرق بین اصول محرز و غیر محرز می‌توانیم بیان بکنیم؛ بعضی از این احتمالات در کلمات خود مرحوم نائینی هم وجود دارد، بعضی از احتمالات هم در کلمات نائینی نیست.

بر این اساس به طور کلی ما دو دسته احتمال می‌توانیم اینجا بدهیم:

یک دسته متخذ از عبارات خود مرحوم نائینی است مثلاً اینکه تطبیق عملی و جری عملی ممکن است چند احتمال بتوان در مورد آن مطرح کرد.

دسته دوم احتمالات، کاری به عبارات و الفاظ و واژه‌های به‌کاررفته در کلمات مرحوم نائینی ندارد. ما به صورت کلی احصاء می‌کنیم اقوال و احتمالات را. اینکه من عرض کردم به طور کلی چند احتمال اینجا وجود دارد (صرف نظر از اینکه محقق نائینی

آن را گفته باشد یا نگفته باشد و عبارات او متحمل این احتمال باشد یا نباشد) برای این است که ما به صورت کلی بعد از این بحث‌هایی که کردیم می‌خواهیم ببینیم بالاخره تفاوت اصل محرز و غیر محرز بر چیست و ما بر چه محوری متمرکز بشویم؟ لذا این احتمالات را ذکر می‌کنیم، اعم از اینکه در کلمات آقای نائینی باشد و این احتمالات را بتوانیم بر آن منطبق کنیم یا نتوانیم.

احتمال اول

یک احتمال این است که اصل محرز یعنی آن اصلی است که در آن به مکلف امر به ترتب آثار یقین می‌شود، ولی اصل غیر محرز اصلی است که در آن به مکلف، امر به ترتب آثار یقین هم نمی‌شود. توضیح ذلک:

در امارات، فرض این است که جهت کاشفیت، طریقت و جایگزینی ظن به جای علم مطرح است؛ یعنی کأنه مکلف امر شده به عمل بر طبق همین علمی که تعبداً نسبت به واقع پیدا کرده (حقیقتاً علم نیست) همان مقداری که طریقت الی الواقع دارد، او مأمور است به اینکه به آن عمل بکند.

اما در اصول عملیه اینطور نیست، اصلاً مسئله طریقت به سوی واقع هیچ دخالتی ندارد. منتها اینجا می‌گویند اگر امر شده باشد به ترتب آثار یقین، مثل استصحاب، این می‌شود اصل محرز. توجه کنید که وقتی دلیل اصل محرز مثل استصحاب می‌گوید «لا تنقض الیقین بالشک»، معنایش این است، همان آثاری را که قبلاً بر یقین مترتب می‌کردی، الان هم همان آثار را مترتب کن. به بیان دیگر، شک تو باعث نشود آن آثار را مترتب نکنی. «لا تنقض الیقین بالشک» در واقع دارد امر می‌کند، آن هم یک امر طریقی نه نفسی، به ترتب آثار علم و یقین. اما در اصول غیر محرز، مثل براءت، اصلاً هیچ امری به ترتب آثار یقین نمی‌شود. وقتی شما با براءت، وجوبی را از خودتان نفی می‌کنید، این معنایش این نیست که دارد به ما امر می‌کند همان طوری که اگر یقین داشتی، آثاری مترتب می‌کردی، الان هم همین کار را بکن. نه، اصلاً چنین مطلبی در اصول غیر محرز نیست، بلکه فقط یک ترخیص ظاهری دارد. می‌گویند تو ظاهراً مرخصی نسبت به این تکلیف.

احتمال دوم

احتمال دوم این است که در اصول محرز، کأنه به ما دستور داده می‌شود همه آثار واقع را مترتب کنیم، اما در اصول غیر محرز، دستور به ترتب بعضی آثار واقع است. فرق این احتمال با احتمال قبلی روشن است؛ آنجا امر به ترتب آثار یقین بود، اینجا امر به ترتب آثار واقع است. آنجا می‌گفت آثار یقین را مترتب کن یعنی اصل محرز اصلی است که بر طبق آن آثار یقین مترتب می‌شود، اما طبق این احتمال آثار واقع مترتب می‌شود. یک مثالی بزنیم: فرض کنید شارع فرموده زمانی که وضو بر تو واجب نیست، تیمم واجب است. کسی که مریض است، نمی‌تواند وضو بگیرد و طبیعتاً تیمم بر او واجب می‌شود. حالا اگر ما شک کنیم که وضو واجب است یا خیر؟ اگر شک در وجوب وضو بکنیم، استصحاب عدم وجوب موضوع می‌کنیم و به دنبال آن، همه آثار عدم وجوب وضو مترتب می‌شود. یکی از اینها این است که شما می‌توانید وضو نگیرید و به جای آن تیمم کنید؛ چون گفت اگر وضو واجب نشد، «یجب علیک التیمم». این می‌شود همه آثار؛ یعنی هم تیمم واجب می‌شود، هم آن عدم وجوب وضو.

اما در براءت، مسئله چنین نیست. با براءت، یک اثر ثابت می‌شود. اگر شما به واسطه براءت، نفی وجوب وضو کنید، تنها آن قسمت اول که وضو بر شما واجب نیست ثابت می‌شود، اما اینکه آیا تیمم واجب است یا نه، دیگر با این ثابت نمی‌شود؛ چون براءت اصل محرز نیست، فقط یک اصلی است که برای ما عذر درست می‌کند، ما را از تکلیف مشکوک دور نگه می‌دارد.

پس طبق احتمال دوم، فرق بین اصل محرز و اصل غیر محرز در این است که در اصل محرز تکلیف، ترتب یا ترتیب تمام آثار

واقع است، اما در اصل غیر محرز، ترتیب بعضی از آثار، نه همه آثار.

احتمال سوم

این احتمال البته در کلمات بعضی وجود دارد، مثل مرحوم آقای خویی یا در کلمات خود مرحوم نائینی. در اصول محرز پای تنزیل به میان می‌آید، تنزیل منزلة العلم، تعبد به چیزی که حقیقتاً علم نیست اما آن را علم محسوب می‌کنند. اما در اصول غیر محرز اینطور نیست.

احتمال چهارم

احتمال چهارم این است که اصول محرز دارای دو تعبد است و اصول غیر محرز یک تعبد. چرا اصول محرز دو تعبد دارد، اصول غیر محرز یک تعبد؟ ما مثلاً وقتی استصحاب طهارت می‌کنیم (چون قبلاً یقین به طهارت داشتیم، بعد شک در طهارت می‌کنیم، به دنبال آن استصحاب طهارت می‌کنیم) با استصحاب طهارت، ما به طهارت ظاهری متعبد می‌شویم، می‌توانیم با آن نماز بخوانیم. این یک تعبد است. یک تعبد دیگر هم وجود دارد و آن اینکه این طهارت، همان طهارت واقعی است؛ یعنی همانطور که طهارت واقعی آثاری داشت، این هم دارای آثاری است.

اما در اصول غیر محرز تنها یک تعبد وجود دارد و آن هم تعبد به همان طهارت به عنوان حکم ظاهری. اما اینکه آثار طهارت واقعی بر آن بار بشود، یا بگوییم مثلاً تعبد به اینکه این طهارت همان طهارت واقعی است، از آن فهمیده نمی‌شود. مثلاً اگر ما قاعده طهارت را یک اصل بدانیم یا قاعده حلیت، آیا ما می‌توانیم این را به عنوان این که یک طهارت ظاهری یا حلیت ظاهری را ثابت می‌کند، تمام آثار طهارت واقعی را بار کنیم؟ نه؛ تنها چیزی که با اصالة الحلیه به دست می‌آید، برائت است، تنها چیزی که با اصالة الحلیه به دست می‌آید، تعبد به حلیت است، همین یک مورد تعبد است. اما تعبد به ترتب آثار حلیت، تعبد به اینکه همان آثاری که برای حلیت واقعی بود، اینجا هم مترتب می‌شود، این را نمی‌شود استفاده کرد. این می‌شود یک اصل غیر محرز. ما در اصول محرز می‌توانیم این کار را بکنیم، اما در اصول غیر محرز نمی‌شود.

البته احتمالات دیگری هم اینجا وجود دارد. این احتمالاتی که گفتیم، هم می‌تواند فی نفسه و با قطع نظر از کلمات محقق نائینی باشد، یا با ملاحظه آنها. خود همین که تطبیق عملی و جری عملی به عنوان معنای اصل محرز بیان شده است، اگر این را بشکافیم (با در نظر گرفتن اینکه تطبیق فعل مکلف است) و اینجا ما نمی‌توانیم فعل مکلف را قصد کنیم و بگوییم معنایش این است؛ بلکه باید بگوییم وجوب و لزوم تطبیق و جری عملی منظور است. این یعنی چه؟ تطبیق عملی که عمل خود را بر طبق همین مؤدای اصل قرار بدهیم، این واجب است. اینکه واجب باشد عمل خود را بر طبق مؤدای اصل قرار بدهیم یعنی چه؟ آیا منظور ترتیب آثار است؟ آیا منظور این است که اینجا باید دو تعبد داشته باشیم؟ یا منظور همان امر طریقی است؟ یعنی امر می‌باشد، ولی یک امر طریقی است که اشاره کردیم.

به هر حال با توجه به اینکه احتمالات مختلفی در مورد اصل محرز و غیر محرز وجود دارد، کدام یک حق است؟ کدام یک از این احتمالات اوفق به نظر مبدع است، یا کدام یک از این احتمالات صحیح است و کدام ناصحیح؟

«والحمد لله رب العالمین»